

تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۷۳-۹۸

سلطان حسین میرزا جلال الدوله: نمادی از کارکرد قدرت در بافت اجتماعی ولایات عصر قاجار

علی اکبر تشکری بافقی*

چکیده

در ساختار قدرت ایران عصر قاجار، هرچند انبوه شاهزادگان، تسلط یکپارچه سلسله را تسهیل می‌کرد، سازوکار تقسیم مناصب موانعی را در نظارت بر رفتار حکمرانان فراهم آورد و عملکرد سلطان حسین میرزا جلال الدوله نمادی از نحوه حکمرانی قاجاریه در ولایات بود که بازتاب آن در حیات اجتماعی از دو جهت حایز اهمیت است: رهیافت به مصایب قشرهای زیردست جامعه و تلقی اجتماعی از ساختار قدرت. هرچند جنبش مشروطیت تحدیدی بر شاه، وابستگانش و این رویه به‌شمار می‌رفت، تضاد منافع روس و انگلیس به شکل صفا‌آرایی مستبدین و آزادی خواهان، منسجم‌نبودن رویه در بدنه مشروطه خواهان و استفاده ابزاری آنها در ضربه‌پذیری رقیب، بستر مناسبی برای فرصت‌طلبی افرادی چون جلال الدوله فراهم آورد تا با پدیده نوین همراه شوند. براین اساس، عملکرد جلال الدوله به‌عنوان نمادی از ساختار قدرت در ولایات نه تنها بر آسیب‌پذیری بدنه اجتماعی افزود، نقشی مؤثر در شکل‌دهی تلقی آنها از نظام پارلمانی داشت. مقاله حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، به واکاوی در اسناد، داده‌ها و مکتوبات تاریخی موجود پرداخته تا پاسخ‌گوی این پرسش‌ها باشد: در حکومت جلال الدوله، حیات اجتماعی فارس و یزد چه ویژگی‌هایی داشت؟ عملکرد شاهزادگانی چون جلال الدوله بر انتظارات مردم ولایات نسبت به پدیده نوین مشروطیت چه تأثیری داشت؟ تعامل مشروطه خواهان با ظل السلطان و جلال الدوله تا چه میزان با آمال عمومی نسبت به نظام پارلمانی تناسب داشت؟.

کلیدواژه‌ها: جلال الدوله، ظل السلطان، قاجاریه، مشروطیت، یزد.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه یزد atashakory@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

۷۴ سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله: نمادی از کارکرد قدرت ...

۱. مقدمه

در ساختار هرمی عصر قاجار، قدرت بسان حکومت‌های ملوک‌الطوایفی متمایل به تمرکز، شدیداً جنبه خانوادگی یا پاتریمونالیستی داشت (بشیریه، ۱۳۸۰: ۴۶). شاه به عنوان نماد موجودیت سلسله، در رأس جای گرفته و به اعتبار قرابت نسبی و سببی، رؤسای ایل، شاهزادگان، درباریان، تیولداران، وزرا، مستوفیان و اشراف بزرگ، شاکله نخبگان اصلی هیئت حاکمه به‌شمار می‌رفتند. گستره وسیع شاهزادگان به‌یادگارمانده از عهد فتحعلی‌شاه، مؤلفه تازه‌ای در نحوه حاکمیت فراهم کرد (برای اسامی ۶۲ اولاد ذکور فتحعلی‌شاه ← هدایت، ۱۳۶۳: ۵۳-۵۴) که سیطره ایل قاجار، یا به عبارتی قاجاری کردن ایران (کریمی زنجانی و حسینی گلسفیدی، ۱۳۷۵: ۸۸) را می‌توان از نتایج آن برشمرد. البته، در کنار چنین خصیصه‌ای، تعدد شاهزادگان و توزیع قدرت بر مبنای پیوندهای خونی نه‌تنها نظارت را بر اعمال آنها با مشکل مواجه ساخت، بلکه خاصه در امر ولایتعهدی، بر دامنه رقابت‌های درونی افزود. علاوه بر این، اگر کم‌سالی و ناآزمودگی شاهزادگان فرصتی برای حکومت مرکزی بود تا به واسطه پیشکاران معتمد زمام امور را در اختیار گیرند، اما به دنبال انتقال تدریجی قدرت، پیوند خویشی با خاندان سلطنتی و ناتوانی حکومت مرکزی در نظارت دقیق بر اعمال آنها، زمینه مستعدی در رفتارهای دلبخواهی و تملک‌بی‌دغدغه اموال عمومی فراهم می‌آورد.

در این پیکره‌بندی که «رعایا چون اغنامی، صرفاً برای پشمشان نگهداری می‌شدند» (Perkins, 1843: 282)، مقاله حاضر حیات جلال‌الدوله را به عنوان نمادی از چارچوبه حکمروایی قاجار در دو مقطع (از ورود به ساختار قدرت تا مشروطیت و از آن هنگام تا مرگ وی) به بحث می‌گذارد. بر این مبنای، پرداختن به پرسش‌هایی چند ضروری می‌نماید: ۱. با توجه به نایب‌الحکومگی و حکمرانی جلال‌الدوله بر ولایاتی از ایران خاصه فارس و یزد، حیات اجتماعی این مناطق حایز چه شرایطی بود؟ ۲. این نحوه حکومتداری چگونه بازتابی بر تلقی اجتماعی ولایات نسبت به تغییرات آتی داشت؟ ۳. در کشاکش تعارض مشروطه‌خواهان با حکومت مرکزی، تعامل با ظل‌السلطان و جلال‌الدوله تا چه میزان با انتظارات عمومی از نظام پارلمانی تطابق می‌یافت؟ در پاسخ به پرسش، نخست فرضیه مطرح، تناسب پیوندهای خونی و روابط جلال‌الدوله با دربار به انضمام بُعد مسافت ولایات تحت امر از مرکز، فرصتی به سوء اعمال وی در لفافه برقراری نظم اجتماعی می‌داد. در پاسخ به پرسش دوم نیز چنان‌که از تلقی مردم ولایاتی نظیر یزد از مشروطیت

علی اکبر تشکری بافقی ۷۵

برمی آید، ساختار نوین را گریزگاهی برای آرزوها و آمال ازدست رفته خود می دیدند و در پاسخ به پرسش آخر به نظر می رسد بهره گیری مشروطه خواهان از ابزارهای مختلف و حتی بعضاً مغایر با مفاهیم مشروطیت، تعارض انتظارات بدنه جامعه را با عملکرد رؤسای ساختار نوین آشکار کرد.

۲. جلال الدوله و بلوای نان در فارس

سلطان حسین میرزا، پسر ارشد مسعود میرزا ظل السلطان و همدم الملوک، دختر میرزاتقی خان امیرکبیر که با مادر مظفرالدین شاه خواهر بودند، در ۱۲۸۵ ق متولد شد و نام و لقب عمویش را که در جوانی فوت کرد، بدو دادند (محبوبی اردکانی، ۱۳۶۸: ۲/ ۴۳۶). از ایام طفولیت او اطلاع چندانی در دست نیست جز آنکه تا سیزده سالگی در اصفهان و با نظارت ظل السلطان، تحت تربیت حاج صدرالدین بوزنجانی بود که ظاهراً این شخص بعداً به سمت ملاباشی ایالت فارس دست یافت (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۴۴۹). پس از آن، با توسعه قلمرو ظل السلطان (۱۲۹۸ ق)^۱ و با تقاضای وی نزد شاه، به نیابت حکومت فارس منصوب و میرزافتحعلی خان صاحب دیوان (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۳/ ۲۰۲۱)، همراه با ابراهیم خان صدیق الممالک شیبانی به وزارتش تعیین شدند (قائم مقامی، ۱۳۲۶: ۵۳۵-۵۳۶). این مقطع از حیات سیاسی جلال الدوله، از حیث شکل گیری مبانی شخصیت وی حایز بیشترین اهمیت است، چنان که در سرآغاز نیابت بر فارس، ازدواجش با همدم السلطنه^۲ دختر میرزایوسف مستوفی الممالک صدراعظم، به حدی در تحکیم جایگاه او اهمیت داشت که ظل السلطان «یکصدوده بیست هزار تومان» (ظل السلطان، ۱۳۲۵: ۲۹۱) از مخارج عروسی را خود تقبل کرد.^۳ بر پایه اسناد موجود این دوران (۱۲۹۸-۱۳۰۵ ق)، سوء رفتار کارگزاران به همراه خوی ناپسند شاهزاده در انجام اعمال بی رویه،^۴ چنان نظم اجتماعی منطقه را مختل ساخت که دزدی های شبانه امری عادی گردید؛ جالب آنکه در صورت شکایت مال باختگان، پسر یا بستگان آنها را زندانی می کردند «تا آنکه صاحب مال خود نوشته رسید اموال مسروقه را بدهد و چند تومانی هم، خدمتانه و قلق بعلاوه مال رفته» (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۲۵۸) پیشکش نماید تا محبوسان آزاد شوند. در واقع، یکی از نموده های برجسته چپاول اموال عمومی را توسط عمال دیوانی شاهزاده می توان در ماجرای گرانی نان یافت. در این رخداد، صاحب دیوان که خود از انبارداران غلات بود، گندم های معیوب را به قیمت یک من نهصد دینار به خبازان فروخت و آنها نیز با افزودن مبلغی، نان را به حدی گران کردند که برای

اهالی گزیری جز اعتراض همگانی باقی نماند. این شورش (۱۸ رمضان ۱۳۰۳ق)، هرچند با قتل هشت نفر و چندین زخمی خاتمه‌یافت (همان: ۲۶۷)، واکنش حکومتگران مرکزی حکایت از کارکرد هیئت حاکمه در قبال رفتار شاهزادگان و کارگزارانش داشت، چنان‌که امین‌السلطان طی تلگرافی از طرف شاه به صاحب‌دیوان، علاوه بر ارسال «یک ثوب جبۀ ترمه شمسۀ مرصع ممتاز» (همان: ۲۶۸)، هدایایی نیز برای جلال‌الدوله فرستاده و به عوض دلجویی عمومی، آنها را در صورت تکرار، تهدید به قتل عام کرد:

...به ارواح شاه مغفور و خاقان مبرور و شاه شهید و به تاج و تخت خودم آنکه اگر یک مرتبه دیگر از حالا تا پنجاه سال دیگر از این مردم این‌طور حرکات زشت ناشی شود، دیگر ملاحظه و اغماض نمی‌فرماییم و توسط احدی را قبول نمی‌کنیم و تمام فارس را قتل‌عام فرموده دیاری از آنها باقی نمی‌گذاریم... (همان: ۲۶۸).

به هر روی، با وجود فرصت‌طلبی کارگزاران، نه تنها مخارج سفر جلال‌الدوله را به هنگام عزل از قدرت، ظل‌السلطان پرداخت، بلکه در شهر «روزی صدوپنجاه نفر مطالبۀ طلب خود را می‌کردند و حتی ناظر نواب والا جلال‌الدوله سه‌هزار تومان به کسبه بدهکار بود» (همان: ۳۰۸).

در جمع‌بندی کلی از هفت سال نایب‌الحکومگی جلال‌الدوله در فارس، ذکر دو نکته تأثیرگذار بر حیات او ضروری است: نخست، گسترۀ وسیع آزادی عمل در حکمرانی که وابستگی‌های خویشی با دربار و شاه تضمینی بر آن بود؛ دوم، آشنایی با سازوکار قدرت که هرگونه دنائت طبعی را زیر نام حفظ آرامش و امنیت، توجیه‌پذیر می‌ساخت.

۳. حیات اجتماعی یزد در نخستین مقطع از حکومت جلال‌الدوله

به دنبال پیشکش‌های ظل‌السلطان به شاه و تسلط مجدد بر ولایات یزد، عراق و گلپایگان (بامداد، ۱۳۴۷: ۹۰)، جلال‌الدوله از اواخر ۱۳۰۷ق (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۱/ ۱۸۷) به نایب‌الحکومگی یزد منصوب گردید. اگر امنیت و آرامش نسبی ولایات دور از تحوّل سیاسی زمینه‌ای مستعد برای رونق تجاری - صنعتی فراهم می‌آورد، هم‌زمان بُعد مسافت این مناطق از مراکز قدرت، بستر مناسبی در زیاده‌خواهی حکام می‌گسترده. واقع‌شدن یزد در چنین حوزه‌ای که برجستگی تجاری و صنعتی - خاصه نساجی پارچه - دو شاخصۀ تاریخی آن به‌شمار می‌رفت (درباره وضعیت تجاری یزد در عصر ناصری ← میرحسینی، ۱۳۸۰-۱۳۸۱: ۱۶۹-۱۸۴)، دلیلی بود بر کندی تحرک سیاسی - اجتماعی منطقه

که توانمندی حکام را به تأدیه و ارسال مالیات وابسته ساخته و جز به هنگام اعتراض عمومی، توجه حکومتگران مرکزی را به خود جلب نمی‌کرد. در این میان، با وجود حمایت و تسلط ظل‌السلطان بر راه‌های اصفهان، یزد و قم، تا مهارت کامل وی بر اجزای دیوانی و جمع‌آوری مالیات، طی دو سال، پیشکاری مالی او به صدیق‌الممالک - که پیش‌تر مقام لکه‌گی شاهزاده را در شیراز عهده‌دار بود - سپرده شد (شیبانی، ۱۳۶۶: ۲۹). در این بین، آنچه بیش از دیگر اعمال شاهزاده در تهران بازتاب یافت، واقعه قتل هفت تن از بهاییان بود که پیش از پرداختن بدان، ذکر سابقه‌ای از زمینه‌های فکری و فعالیت مبلغان بابی را در یزد ضروری می‌نماید.

اقامت پنج‌ساله شیخ احمد احسائی به عنوان آبخور فکری علی محمد باب - در یزد (کرین، ۱۳۴۶: ۲۹)، وجود تنی چند از اهالی در ردیف نزدیک‌ترین یاران باب^۶ و در سطحی فراتر، حضور اعضای برجسته خانواده و خویشان وی - که بعداً از سوی بهاء‌الله به افنان خوانده شدند^۷ - در این ولایت، بیانگر بستر ذهنی و پیشینه فعالیت این فرقه در منطقه بود. از این رو، چیرگی پیروان میرزا حسینعلی نوری بر شاخه ازلی، خاصه گرایش افنان به بهائیت و حمایت روس‌ها از این فرقه (آیتی، ۱۳۴۲: ۱/۵۵)، باعث توسعه فعالیت مبلغان آنها در بافت تجاری - صنعتی یزد گردید.^۸

مبتنی بر چنین پیشینه‌ای و به دنبال نایب‌الحکومگی جلال‌الدوله، مصادف با اواخر حیات بهاء‌الله، هفت تن از بهاییان به قتل رسیدند که بنا بر فحوای اطلاعات منابع، رفتار تحریک‌آمیز تنی چند از بهاییان عاملی مؤثر در بروز رخداد بود؛ بدین اعتبار که در شب ۲۳ رمضان ۱۳۰۸ ق و حین عزاداری عمومی در مسجد امیرچقماق، با اعتراض به حضور دو تن از بهاییان در مجلس، شیخ محمدتقی سبزواری - از روحانیون متنفذ و مخالف سرسخت بهاییان - دستور به ضرب و جرح و اخراج آنها داد (مالمیری، ۱۳۴۲: ۲۹). هرچند با شیوع خبر در شهر، نایب‌الحکومه چند روزی آنها را محبوس و با دریافت مبالغی آزاد کرد، با دریافت تلگرافی از ظل‌السلطان، متهمان به همراه پنج نفر دیگر از بهاییان در محفلی شبانه دستگیر شدند (همان: ۳۲). در نهایت، با استنکاف این افراد از لعن بهاء‌الله، به عنوان معیاری برای خلاصی از مجازات، شاهزاده از علمای یزد برای اقدام خود مرجعی شرعی یافته و چون محکومان بر رأی خود ماندند، به قتل آنها حکم داد.^۹

اگر حکم مذکور و نحوه اجرای آن^{۱۰} را در چارچوبه کلی رفتار شاهزاده بسنجیم، این اقدام نوعی تلاش در کسب و جاهت در ذهن رعایایی بود که بهاییان را به عنوان فرقه ضاله،

مستوجب بدترین مجازات‌ها می‌دانستند. به تعبیر دیگر، در شرایطی که تحت نایب‌الحکومگی وی «احدی خود را مالک شی نمی‌دانست» (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۱/۱۸۷) و شاکیان به «هرکجا عارض می‌شدند کسی به عرضشان گوش نمی‌داد» (زارع، نسخه‌تایی، ۱/۶۴)، چنین برخوردی بدون لحاظ منافع و در راستای احترام به باور عمومی مفهوم نداشت.

۴. پیوند جلال‌الدوله با دربار: عاملی در تشدید مصایب عمومی

هرچند درباره دلیل عزل جلال‌الدوله از نایب‌الحکومگی یزد دلایل مستندی وجود ندارد، بعید نیست که بازتاب نحوه قتل بهائیان بهانه‌ای در اختیار مخالفان ظل‌السلطان فراهم آورده باشد. نکته حایز اهمیت و در عین حال شاهدی بر این ادعا را می‌توان در اقامت جلال‌الدوله در تهران (تا سال ۱۳۱۱ق) (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۷۸) و نزدیکی او با صدراعظم دانست، چنان‌که از این هنگام تا انتصاب مجدد به حکومت یزد، شاهزاده چنان خود را به امین‌السلطان نزدیک کرده بود که بنا بر نوشتار اعتمادالسلطنه، حتی صدراعظم «این روزها با شاه سوار نمی‌شود. با جلال‌الدوله کالسه می‌نشیند. گاهی هم امین‌السلطان تنها بالا و جلال‌الدوله در کمال تملق روبه‌روی امین‌السلطان می‌نشیند. گاهی در بین راه ناهار می‌خورند. باقی روز مشغول شطرنج هستند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۸۱۸).

اعتمادالسلطنه در گزارش دیگری به مورخ ۹ شوال ۱۳۱۰ق، از ملاقات خود با صدراعظم یاد می‌کند که همراه تنی چند از بزرگان، چهار ساعت در انتظار پایان یافتن بازی بیلیارد او با جلال‌الدوله بودند و نهایت نیز دیدار خود را مدیون آن می‌داند که «بحمدالله بازوهای مبارکشان خسته شد و دست از کار کشیدند» (همان: ۸۷۱).

بدین ترتیب، در تعارضی که ظل‌السلطان با اتابک داشت و او را عاملی در تحدید قلمرو خود می‌دانست، انگیزه چنین اقدامی را می‌توان به نوعی تلاش در تلطیف روابط دانست که در نتیجه آن، جلال‌الدوله به واسطه صدراعظم، از نایب‌الحکومگی به حکومت یزد ارتقا یافت. بنا بر چنین حکمی، وی در شوال ۱۳۱۳ق به یزد آمد و این‌بار علاوه بر پدر، حمایت دربار و آشنایی با ساختار دیوانی را فرصتی مغتنم برای جولان جوانی - در این هنگام وی هجده‌ساله بود - یافت.

۵. نمادهایی از شخصیت و اخلاق فردی

اگر در چارچوب ساختار قدرت، توزیع شاهزادگان کم‌تجربه در مناصب حکومتی به مفهوم

تلاش برای نهادینگی تلقی می‌شد، اما همگام با آمادگی برای حکومت، استبداد و خشونت نیز جزئی جدایی‌ناپذیر از شخصیت آنها می‌گردید. بر این اساس، رفتارهای جلال‌الدوله نماد بارزی از غرور و تفرعن شاهزادگانی بود که خویشی با شاه و درباریان را تضمینی بر اعمال خود می‌دانستند. مطابق با اطلاعات منابع، سرکشی او در مقام نایب‌الحکومگی فارس به حدی بود که حتی یک مرتبه قصد داشت ملاباشی را با تیر بزند و یا آنکه چون در باغ دلگشا تیراندازی می‌کرد، چند نفر از عمله را زخمی کرد و از این رو، ظل‌السلطان دستور داد «هرچه تفنگ نواب جلال‌الدوله دارد بگیرند و مرخص نیست دیگر تفنگ دست بگیرد» (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۱۵۱).

همچنین، در ایام حکومتش بر یزد نه‌تنها حکایات متنوعی بر فساد اخلاقی و دنائت طبع او دلالت دارند،^{۱۱} که تفرعن و خشونت نمادهای بارزی از شخصیت وی به‌شمار می‌رفتند. بنا بر گزارش دکتر گریفیث (Griffith) از اندرونی شاهزاده، نه‌تنها واهمه از هیبت پدرانه بر فرزندان سایه افکنده بود^{۱۲}، که حتی اگر یکی از افراد حرمسرا دچار درد دندان می‌شد، جسارت بروز آن را نداشت، «چرا که شاهزاده بلافاصله آنها را فراخوانده و بعضاً دندان سالم را هم بیرون می‌آورد» (Griffith, 1909: 92). در مجموع، چنان‌که اعتمادالسلطنه نیز اشاره می‌کند، در تلقی عمومی، شاهزاده به سه خصیصه شهرت داشت: «یکی مختصر شطرنجی بلد است، دوم: فحش و تقلید پدر و جد خود را در محضر صدارت می‌گوید و می‌کند و سومی ابوالمحجن است» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۸۲۴).

۶. استبداد در لفافهٔ حفظ نظم اجتماعی

در تناسبی میان ضعف نظارت بر کارکرد صاحبان قدرت با رشد اعمال دلخواهی حکام، بالطبع انتظار به رعیت‌پروری، مصداقی فراتر از امور اخلاقی نمی‌یافت. بر این مبنا، محمدحسین نواب در خاطرات خود ضمن اشاراتی به اعمال سوء جلال‌الدوله، از غلامی با نام اکبرسیاه یاد می‌کند که مسئول قاطرخانه و تدارک لوازم شکار بود. وی بدان حد اختیار عمل داشت که رفتارهایی چون ایجاد اختلاف میان مردم و دریافت وجه از طرفین دعوا به عنوان وساطت و ضرب و جرح افراد بی‌گناه به انواع بهانه‌ها، تنها نمونه‌ای از آن به‌شمار رفته و شکایت معترضین سرانجامی جز مجازات آنها نداشت.^{۱۳} همچنین، قطع دست و پا و مهارکردن، از دیگر مجازات‌های معمول بود که طی آن میرغضب جلوی محکوم به بازار آمده و در صورت عدم جمع‌آوری وجه مورد نظر از ناظران، با دست قطع شده و آغشته به

خون به سر خا طی می‌کوفت یا «با پارچه خون‌آلودی که صورت شخص مهارشده را پوشانده‌بود، به عنوان تازیانه به سر و صورت او فرود می‌آورد» (نواب، ۱۳۵۵: ۷۹). بدین ترتیب، شاهزاده با ایجاد رعب و وحشت میان عوام و تصرف بی‌دغدغهٔ اموال زیردستان - با اتکا بر کارگزاران دیوانی (به عنوان نمونه ← یزد در اسناد امین‌الضرب، ۱۳۸۰: ۱۱۵) - نه تنها سوءاستفادهٔ مالی^{۱۴} خود را پوشش می‌داد، که تحت نام انتظام امور، برخورد با هرگونه اعتراضی را موجه می‌ساخت، چنان‌که نواب رضوی در تقریظی بر باج‌خواهی جلال‌الدوله، می‌نویسد:

وقت محصول حضرت والا تمام آب وقفی دولت‌آباد را که یک شبانه‌روز آن را من اجاره کرده‌بودم جلو گرفتند و محصول شتوی را هم ضبط کرده، صیفی هم سپردند، هرچه کردیم پیشرفت نکرد. راضی شدم به خودم اجاره دهند، قبول نفرمودند. عرض کردم: پس پول اجاره که اول آبان ماه سال گذشته دادم از بابت اجاره و زیاده از سیصد تومان است مرحمت فرمایید، آن را هم قبول نفرمودند (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۲۱۱).

در این بین، از مهم‌ترین عناصری که جلال‌الدوله را در حفظ و کنترل اوضاع یاری می‌داد، جلوگیری از خروج اخبار ولایت بود؛ موضوعی که از بُعد مسافت یزد و تسلط ظل‌السلطان بر جاده‌های منتهی به تهران همراه با مراقبت شاهزاده در خروج مردم از شهر ناشی می‌شد.^{۱۵} از آن سوی، حتی اگر شاکیان با عبور از موانع مختلف، خود را به تهران نیز می‌رساندند، بدون راهیابی میان درباریان و بهره‌گیری از مناسبات قدرت، عملاً فرجامی جز ناکامی نداشتند، چنان‌که بنا بر داده‌های موجود، فردی با نام سید مهدی صباغ به تظلم‌خواهی از جلال‌الدوله مدت‌ها در تهران معطل ماند و چون به‌رغم تلاش‌های بسیار، نتیجه‌ای در دیدار با کارگزاران حکومتی نگرفت، بر آن شد تا به همراه تنی چند از دیگر متظلمین در مسیر عزیمت شاه به حضرت عبدالعظیم، با بریدن گلوی خود نظر شاهانه را جلب کند. با این اقدام سید مهدی، گرچه شاه متأثر گردیده و قول به رسیدگی داد، در بازگشت به یزد، مورد تعقیب حاکم واقع شد و با خانواده‌اش به مشهد فرار کرد (فرهنگ، ۱۳۵۲: ۲۰).

۷. زندان‌های جلال‌الدوله: نمودی از فلاکت زیردستان

هرچند زندان نوعی کیفر مرسوم هر دوره به‌شمار می‌رود، در شرایطی که جلال‌الدوله اقدام به هر عملی را با عنوان حفظ نظم و امنیت مجاز می‌دانست، ناگزیر نه‌تنها جرم در چارچوب تضاد با شاهزاده مفهوم می‌یافت، که حسب سطح انتظار و توقع از زیردستان، شکنجه و

زندان آنها نیز متنوع بود. بر این مبنا و بنا بر موقعیت اجتماعی - مالی مجرمان، از وجود دو زندان یکی در قلعه حکومتی و دیگری میدان خان سخن رفته است (نواب، ۱۳۵۵: ۴۴۲). زندان قلعه به متمولانی اختصاص داشت که به هر دلیلی قادر به پرداخت وجه مورد نیاز شاهزاده نبودند و مدت حبس و نحوه رفتار زندانبانان بسته به نظر و تمایل حاکم متفاوت بود. اما، محبوسان زندان میدان خان بینوایان و افراد عادی بودند که به واسطه فقر و عدم وجهت اجتماعی، در شرایط بسیار نامطلوبی نگاه‌داری می‌شدند. ساختمان زندان شامل دو اتاق یکی متعلق به داروغه، که احکام شکنجه را صادر می‌کرد، و دیگری زندانی می‌شد که قسمت جلوی آن مشرف بر میدان بوده و زندانبانان از طریق روزنه‌ای با محیط بیرون ارتباط داشتند. آنان را مجبور می‌کردند تا دست خود را از روزن بیرون آورده و با زاری و تضرع از عابران گدایی کنند تا «هزینه‌های داروغه و مأموران و فراشان او و همچنین مختصر قوت لایموتی که مورد نیاز زندانبانان بود تأمین گردد» (نواب، همان: ۴۴۳). اگر از قضا وجه مورد نیاز به دست نمی‌آمد، «مأموران بنا بر دستور داروغه داخل محبس می‌شدند و محبوسان را با شدت و قساوت مضروب و مجروح می‌ساختند تا ناله‌ها جان‌سوزتر و فریادها و زاری‌های اسیران دردمند رقت‌بارتر گردد و به سبب آن دل عابران و ناظران را بیش از پیش به ترحم برانگیزد» (همان‌جا).

۸. اعتراض عمومی و نحوه پاسخ‌گویی حکومت مرکزی

به هر روی، با تداوم چنین رفتارهایی که نشان از اطمینان خاطر شاهزاده داشت، در واپسین ایام حکمرانی ناصرالدین شاه، جمعی از اهالی یزد در صدد برآمدند تا به هر ترتیب ممکن اعتراض خود را به شاه برسانند. آنها که در دو طیف عوام و جمعی از بزرگان یزد تقسیم می‌شدند، در تهران با مصایب و مشکلاتی خاص مواجه‌بودند، چنان‌که از یکسو تعدادی از اهالی به واسطه دسترسی نداشتن به مقامات حکومتی با تحصن در حرم شاه‌عبدالعظیم، در صدد جلب نظر شاه برآمدند و بخشی دیگر با استفاده از موقعیت مالی و اجتماعی خود، تأکید بر اختلاف ظل‌السلطان با اتابک را چاره‌ساز یافتند.

شیخ محمدخان احياءالملک - طیب اتابک - در گزارشی از صحنه قتل ناصرالدین شاه، بست‌شینیان یزدی حرم را چنین توصیف می‌کند:

برای تماشای آمدن شاه داخل حجره شدیم، پرده توری جلو درهای آن آویخته بودند و جماعتی از سید و آخوند میان حجره نشسته و مشغول کفرگفتن بودند. با وحشت سبب را

پرسیدیم، گفتند: هشت ماه است که از ظلم جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان از یزد به اصفهان و اینجا آمده‌ایم و متحصن شده‌ایم و هرچه شکایت و تظلم می‌نماییم، این شاه به واسطه ظل‌السلطان به داد ما نمی‌رسد، امروز مصمم شده‌ایم به ارواح مقدسه جسارت کنیم تا اگر ارواح مقدسه بتوانند نزد خداوند کاری کنند و اگر نمی‌توانند ما را راحت نمایند و دیگر به آنها توجهی نداشته باشیم (اعظام قدسی، ۱۳۴۹: ۱/ ۸۹).

بدین ترتیب، در شرایطی که جلب توجه سران قدرت به ظلم عمال جز کفرگویی یا بریدن گلو در مسیر کالسکه شاه باقی‌نگذاشته‌بود، مرگ ناصر و جانشینی مظفرالدین‌شاه فرصتی به بزرگان یزد، خاصه خانواده نواب رضوی داد تا پیوند خویشی با حرمسرای شاه^{۱۶} را دستاویزی برای عزل جلال‌الدوله قرار دهند (ذیحجه ۱۳۱۴ق).^{۱۷}

اهمیت اقدام مذکور را با لحاظ ضعف شاه جدید در اداره امور و بی‌میلی او به ایجاد تنش در روابطش با ظل‌السلطان می‌توان درک کرد. به عبارت بهتر، از آنجاکه تأیید حکومت جلال‌الدوله، پاسخی به ابراز حمایت ظل‌السلطان از جانشینی مظفرالدین شاه تلقی می‌شد، موفقیت در عزل وی چندان متصور نبود، چنان‌که در تأیید آسودگی خیال جلال‌الدوله از حکومت مرکزی، می‌توان به نحوه برخورد وی با تظلم‌خواهی یکی از روستاییان محمودآباد یزد به شاه و دریافت حکم تخفیف سی‌شاهی از مالیات روستای مذکور اشاره کرد که خود شرح ماجرا را به نظم آورده‌است:

شاهها تو را مدام، ظلّ خدا به سر	عمر تو مستدام، مُلک تو مستقر
ایران ز عدل و داد، پر کرده‌ای اما	دارالعباده یزد افتاده از نظر
شهزاده با سپاه تاراج کرده‌است	ملک و عیال و مال، محصول و سیم و زر
روزی صدور یافت حکمی به خط شاه	طغرایبی از قضا، عنوانی از قدر
با صد هزار شوق، بردیم سوی یزد	آنکه ز ماجرا شهزاده شد خبر
ما را به حکم زور بردند در حضور	فرمان به روی دست، قرآن به روی سر
یک تن کتاب خویش بوسید و برد پیش	لیک حکم پادشاه سلطان بحر و بر
شهزاده از غرور غضبان و ناصبور	فوراً هزار چوب آوردنش به بر
بر سر رسول را چندان بزد که خورد	فرمان شاه را چون مغز نیشکر
آنکه به زیر چوب، خردش نمود خوب	از سینه تا به دوش، از پای تا کمر
زین ماجرا شگفت عالم فراگرفت	چون قرص آفتاب امری است مشتهر
القصه الامان از یزد و اصفهان	فریاد از این پدر، بی‌داد از این پسر

(نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۲۱۷)

۹. تداوم مصایب اجتماعی در سومین مرتبه حکومت جلال الدوله بر یزد

سابقه روابط مطلوب جلال الدوله و امین السلطان، قدرت‌گیری مجدد وی در مقام صدارت (ربیع‌الاول ۱۳۱۶ق) و نیز تلاش حکومت مرکزی به استواری روابط با ظل السلطان، زمینه‌ساز حکومت دیگر باره جلال الدوله (۸ ذی‌قعدة ۱۳۱۷ق) در یزد گردید. چنین مناسباتی به انضمام ضعف مدیریت و اقتدار حکومت مرکزی - در قیاس با عهد ناصری - نه تنها پشتوانه مستحکمی برای شاهزاده فراهم آورد، که او را در رفتارهای فراقانونی خود آزاد گذارد.

۱.۹ اجحاف مالیاتی و تملک اراضی

چنان‌که ذکر شد، در تناسبی میان امنیت و آرامش نسبی با رشد تجارت، یزد از عهد ناصری چنان رونقی در عرصه بازرگانی یافت که علاوه بر جذب تجار دیگر مناطق، شرکت‌های غربی نظیر زایگلر و منچستر (کرزن، ۱۳۴۹: ۲/۲۹۳)، دفتری در شهر ایجاد کرده، شعبه‌ای از بانک شاهی^{۱۸} نیز گشوده شد. چنین رونقی در عین حال که نشان از جایگاه اقتصاد تجاری منطقه داشت، فرصتی نیز در اختیار حکامی چون جلال الدوله می‌داد تا حمایت حکومت مرکزی و بُعد مسافت منطقه را از تهران، پشتوانه هرگونه استبداد و اجحاف مالیاتی قرار دهند. به دیگر روی، اگر انتصاب مجدد جلال الدوله در چارچوبه مناسبات قدرت مفهوم می‌یافت، پاسخ به اعتراضات نیز بیش از تلاش و تمایل حکومت مرکزی در رسیدگی به دعاوی عمومی در همان قالب تعامل و تعارض درونی قدرت قابل تعریف بود، چنان‌که بر اساس نامه‌های عاملان تجاری محمدحسن خان امین‌الضرب در یزد و خاصه گزارش‌های آقامحمدحسن اصفهانی، می‌توان به شمه‌ای از زیاده‌خواهی‌های وی پی‌برد.

وی در نامه‌ای به تاریخ ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ق، ضمن اشاره به مراجعه نزد شاهزاده - که اکثر ایام را در بیلاق ده بالای تفت می‌گذرانید - در مورد اضافه کردن عشر کاروانسرا و دکاکین و نیز دو بیست تومان قبض مواجب آقامیرزا محمد مستوفی تفرشی می‌نویسد:

در باب اضافه نمودن عشر جواب دادند که تشخیص این عمل را من نمی‌دهم با مشیرالممالک است و زیاد نخواهند گرفت. در باب قبض مواجب آقامیرزا محمد مستوفی جواب فرمودند آن را نمی‌دانم هر گاه وصولی است که از یزد باید داده شود که خواهند داد ... مسلماً بدانید امسال عشر را دو مساوی سابق خواهند گرفت. قبض میرزا محمد را دور سر می‌گردانند و به جایی حواله خواهند داد که وصول نشود. اگر این قبض را گرفتند و یک حواله نوشتند و آخر سال شد و وصول نشد و حکومت هم

معزول شد سوخت می‌شود، نه قبضی در دست داریم که مرجوع بتوانیم که به صاحبش رد نماییم، نه ریشی در دست هست. این وضعی که حالیه در حکومت حضرت والا و رجال ایشان دیده می‌شود، آنچه بتوانند از حقیر به هر اسمی و رسمی بگیرند خواهند گرفت ... (یزد در اسناد امین‌الضرب، ۱۳۸۰: ۷۷).

البته، هرچند پیوندهای شاهزاده با مراجع قدرت از دغدغه پاسخ‌گویی او می‌کاست، با این حال کنترل همه‌جانبه بر شهر و ممانعت از ورود و خروج اخبار عامل دیگری بر پایداری وضع موجود بود، چنان‌که علاوه بر مراقبت قره‌سوران ظل‌السلطان در جلوگیری از سفر مظنونان به تهران، در شهر نیز جلال‌الدوله به حدی پست و تلگرافخانه را تحت کنترل داشت که نامه و مرسولات پیش از تحویل به صاحبان، مورد تفتیش قرار می‌گرفت (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۱/۲۲۷).^{۱۹}

در مجموع، زیاده‌ستانی‌های مالیاتی و تسلط بر شاه‌رگ‌های اقتصادی منطقه - که با همیاری عوامل دیوانی صورت می‌پذیرفت - چنان بر تمول شاهزاده افزود که با احداث و خرید مزارع و باغ‌های متنوعی چون قریه دهشیر، که خالصه به‌شمار می‌رفت، خالصه‌صدر - از توابع علی‌آباد پیشکوه - و ساخت مزرعه‌ای به نام عباس‌آباد به تبعیت از پدر که اصفهان را جزئی از اموال خود ساخته بود، نه تنها در یزد ضیاع و عقاری برای خود فراهم آورد (همان: ۳۳۷)، که بخشی از این درآمدها به ساخت منازل و باغات در تهران صرف گردید.^{۲۰}

۱۰. حمایت از حضور مبلغان مسیحی در بافت اجتماعی

همراه با تداوم غنای اقتصاد بازرگانی یزد تا وقایع مشروطیت، گستره نفوذ انگلیس در مناطق جنوبی، عاملی معتبر برای حضور نمایندگی‌های شرکت‌های اروپایی و مؤسسات نوین غربی فراهم آورد. همچنین، در پهنه رقابت انگلیس و روس در ساختار سیاسی ایران، بالطبع، وابستگی ظل‌السلطان به انگلیس‌ها بر گرایش حکام مناطق تحت نفوذ اصفهان نیز تأثیرگذار گردید، چنان‌که یکی از بارزترین نمادهای حمایت از اتباع غربی و خاصه انگلیس را می‌توان در روابط جلال‌الدوله با مبلغان انجمن تبلیغی کلیسا شاهد بود. این انجمن که با حضور رابرت بروس در اصفهان ابراز وجود کرده (۱۲۸۵ق) و به‌رغم تبلیغ مسیحیت، حمایت ظل‌السلطان و حکومت مرکزی را پشتوانه بقای خود می‌دید (برای اطلاعات بیشتر ← تشکری، ۱۳۹۲: ۸-۱۰)، یک سال پیش از قدرت‌گیری مجدد جلال‌الدوله، فعالیت خود را در یزد آغاز کرد (۱۳۱۶ق). بر مبنای عقب‌ماندگی ایران قرن نوزدهم، اگر تمرکز عمده

این انجمن بر دو حوزه درمانی و آموزشی از عوامل موفقیت آن به‌شمار می‌رفت، اهتمام جلال‌الدوله در حفاظت از منافع بریتانیا نیز تأثیر خاصی در این مورد داشت. به عبارت دیگر، جلب حمایت انگلستان به عنوان ضامنی بر تداوم قدرت و تمایل به استفاده از دستاوردهای نوین غرب را - که در ساخت بیمارستان^{۲۱} و مدرسه^{۲۲} مرسلین تجلی یافت - می‌توان دو عامل مؤثر در همراهی او و پدرش با فعالیت انجمن به‌شمار آورد. بنا به تصریح آثار مبلغان، گرایش جلال‌الدوله و خانواده‌اش به این دستاوردها تا حدی بود که نه‌تنها اطبای مذکور مجاز به ورود در اندرونی بودند و آنها را در بازدید سالانه از بیمارستان مورد تفقد قرار می‌داد، که تمایل همسرش به تعلیم و تربیت اروپایی نیز تحکیم چنین روابطی را باعث می‌شد (Griffith, 1909: 90, 165).

۱۱. رویارویی مردم با حاکم در ماجرای بهایی‌کشی سال ۱۳۲۱ق

با توجه به سابقه حضور بهاییان در یزد و تناسب کارکرد اقتصادی آنها با رشد تجاری منطقه، به‌رغم تضاد بنیادین باور بهائیت با اعتقاد دینی جامعه، عواملی نظیر وابستگی به روس‌ها، سوءاستفاده از عدم شناخت مسلمین نسبت به مبانی باور خود و خاصه بهره‌گیری از بحث مهدویت، فضای مناسبی برای فعالیت مبلغان این فرقه فراهم آورده بود. به هر روی، جلال‌الدوله که در نخستین مقطع از حکومتش بر یزد به واسطه قتل هفت نفر بهایی از جانب بهاء‌الله به ظالم ارض «یاء»^{۲۳} لقب یافته بود (دهجی، بی‌تا: ۲۱۳)، در این مرتبه به یکباره چرخشی محسوس در رفتار خود کرده و بنا بر روابط دوستانه‌ای که در تهران با یکی از مبلغان بهایی به نام محمدتقی‌ابن‌ابهری^{۲۴} داشت، او را به یزد دعوت کرد.^{۲۵} هم‌زمانی این دعوت، با صدور حکمی از جانب عبدالبها مبنی بر واگذاری امر تبلیغ به ایادی، باعث شد تا وی به همراه میرزا حاجی آقا سنگسری^{۲۶} - که مناجات‌خوان او بود - راهی یزد شود (آیتی، ۱۳۴۲: ۱۰۲/۲).

در واقع، چرخش جلال‌الدوله به حمایت از بهاییان به حدی در نظر اهالی دور از انتظار می‌نمود که اقداماتی چون خریداری مزرعه ته‌دشت و نام‌گذاری آن به «عباس‌آباد»، بر شایعه بهائیت وی دامن‌زد.^{۲۷} این مزرعه که در حوزه خارج از شهر واقع شده و اکثر سکنه آن را بهاییان تشکیل می‌دادند،^{۲۸} گویا به یادمان نام عباس افندی، به «عباس‌آباد» شهرت یافت.^{۲۹} بدین ترتیب، بر پایه حمایت جلال‌الدوله، مبلغان بهایی چنان جسارتی یافتند که محافل مخفی خود را آشکار ساخته و حتی ابن‌ابهر مردم را تشویق به ساخت مشرق‌الذکار می‌کرد

(همان‌جا). البته، چنین اقداماتی - که بدون در نظر گرفتن باور عمومی و صرفاً به اتکای هراس اهالی از واکنش شاهزاده ناشی می‌شد - حاوی نتایجی دوگانه گردید: از یکسو بی‌رویه‌کاری بهاییان را تا بدانجا رسانید که حتی آشکارا به مقدّسات اسلامی توهین می‌کردند و از دیگر سو، عده‌ای از مسلمین به محافل آنها راه یافته و اطلاع دقیقی از یاران و برنامه‌شان به دست آوردند (همان‌جا).

به هر روی، آسایش خاطر از همراهی حاکم باعث گردید تا در محله فهادان، فردی بهایی نزد یکی از مسلمین به ذکر نام محمدرسول‌الله در اذان اهانت کرده و چون مسلمان در صدد پاسخگویی برآمد، مورد عتاب و ضرب و شتم مأموران شاهزاده قرار گیرد (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۳۳۹). این رخداد و تظلم‌خواهی مضروب در مساجد، انتشار خبر قتل چند نفر از بهاییان در اصفهان و نیز شایعه وجود رقعته‌ای نزد سید ابراهیم امام جمعه یزد^{۳۰} که به تازگی از نجف راهی ایران شده و از اصفهان به یزد می‌آمد (۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۱ق)، انگیزه‌های مستعدی برای تحریک احساسات عمومی فراهم آورد. بدین ترتیب، نفرت از آزادی عمل و تبلیغ بهاییان و تقابل حکومت با عقیده و باور مردم با خشم فروخته نسبت به رفتار شاهزاده درهم آمیخته و در لوای طغیان عمومی علیه بهاییان نمود یافت. این هیجان که با تلاش جلال‌الدوله به جلوگیری از برپایی مجلس روضه‌خوانی در منزل امام جمعه آغاز شد،^{۳۱} به سرعت گسترش یافت و رویارویی مردم را با حاکم باعث گردید، چنان‌که به دنبال شیوع بهایی‌کشی در محلات شهر و روستاهای پیرامون (از روز جمعه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۱ق)،^{۳۲} جمعیت به احتمال پناه‌گرفتن یکی از معاریف بهایی در ارگ حکومتی،^{۳۳} آن را در محاصره گرفتند و حتی به حاکم فحاشی کردند. با چنین رفتارهایی که در صورت تداوم، قتل جلال‌الدوله نیز چندان بعید نمی‌نمود، به ناگاه حاکم بهایی تغییر رویه داده و خود جلودار بهایی‌کشی گردید.

این ماجرا - پس از بیست و چهار روز (تا ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۱ق) و با قتل قریب به یکصد نفر از بهاییان - هر چند با همیاری روحانیونی چون سید علی حائری^{۳۴} و در پی تلگراف امین‌السلطان^{۳۵} پایان یافت، از دو سو اقتدار جلال‌الدوله را خدشه‌پذیر کرد: بی‌کفایتی و ناتوانی در کنترل اوضاع از دید حکومت مرکزی و همدلی با بهاییان که برای نخستین بار به صف‌آرایی عمومی علیه وی منجر گردیده و گرچه حفظ جان و قدرت، او را مجبور به همراهی با مخالفان نمود، در آستانه تحولات مشروطه‌خواهی، باعث عزلش از حکومت یزد گردید.

۱۲. جلال‌الدوله و جنبش مشروطه‌خواهی

چندی پس از ماجرای بهایی‌کشی، جلال‌الدوله که در حمایت و سرکوبی بهاییان شاخصی از فرصت‌طلبی به‌شمار می‌رفت، از حکومت یزد عزل (صفر ۱۳۲۲ق) و پس از چندی حضور در تهران به حکومت کردستان فرستاده شد (رمضان ۱۳۲۴ق).^{۳۶} اما، این ایام که مصادف با وقایع مشروطیت بود، چندان به طول نینجامید و عملکرد وی به چنان اعتراضی منجر گردید که «چیزی نمانده بود به دست مردم به قتل برسد»^{۳۷} (معاصر، ۱۳۵۳: ۱/۳۷). بنا بر گزارش‌های موجود، جلال‌الدوله که از این هنگام نقش عمده را در پیشبرد اهداف پدر برعهده داشت، مرگ مظفرالدین‌شاه را فرصتی یافت تا ضمن نزدیکی به محمدعلی‌شاه و ایجاد بدبینی در او، نسبت به نیت اطرافیانش (کتاب نارنجی، ۱۳۶۷: ۱/۳۱) مقامی چون وزارت جنگ را برای خود مهیا کند^{۳۸} (همان: ۱/۱۹۱). با این حال، روند حوادث به تقابل دو طیف مستبد و مشروطه‌خواه و ناکامی ظل‌السلطان در رهیافت به ولایتعهدی، او را بر آن داشت تا این بار بخت خود را در گرایش به مشروطه‌خواهان به آزمون گذارد (زینویف، ۱۳۶۲: ۴۸). لذا، تأمین مالی تعدادی از انجمن‌های ذی‌نفوذ مشروطه‌خواه و همدلی با آزادی‌خواهان تهران، راهکارهایی به‌شمار می‌رفتند که توسط جلال‌الدوله اجرا کرد.^{۳۹} به دیگر روی، او که به‌رغم تلاش‌های بسیار از کسب مقام ولایتعهدی محروم مانده و پس از جایگزینی مظفرالدین‌شاه، پذیرش برتری برادر را تنها گزینه ممکن در حفظ قدرت می‌دید، هم‌اکنون بر آن شد تا آشفتگی موجود را دستاویز ارتقای مقام قرار دهد.

در شرایطی که جلال‌الدوله و پدرش تأمین منافع را بر دل‌بستگی نسبت به هریک از دو طیف معارض ارجح می‌شمردند، تضاد نگرش مشروطه‌خواهی با نظام موجود و ایفای نقش بینابین، عملکرد ایشان را دشوار می‌نمود. از این جهت، قدرت‌گیری محمدعلی‌شاه به همان میزان که از احتمال برآوردن آمال می‌کاست، جلب‌نظر مشروطه‌خواهان که از اقبال گسترده عمومی نیز برخوردار بودند، ضمن کسب و جاهت، بر سابقه استبدادی آن دو نیز سرپوش می‌نهاد.

بر این اساس، حمایت مالی از انجمن‌های آزادی‌خواه^{۴۰} از دو سو اهمیت داشت: در آشفتگی سیاسی موجود، حداقل طیفی از مشروطه‌خواهان که بازگشت ثبات را در واگذاری قدرت به شخصی توانمند^{۴۱} و رقیب با محمدعلی‌شاه می‌دیدند، ظل‌السلطان را گزینه مطلوبی تشخیص می‌دادند؛ و در بُعد دوم، حتی اگر شرایط به جانشینی ظل‌السلطان منتهی نمی‌گردید، در حداقل کلام، به او در تداوم قدرت فعلی تضمینی

می‌داد. البته، در این بین، تضاد منافع روس و انگلیس که در چارچوبه حمایت از مستبدین و آزادی‌خواهان بروز یافت نیز تأثیر خاصی بر طرح دعاوی و عملکرد ظل‌السلطان و پسرش داشت، چنان‌که سابقه درازمدت آنها در حمایت از منافع و اتباع انگلیسی هم‌اکنون در قالب ابراز تمایل و جانبداری دولت انگلیس از نقش‌آفرینی جلال‌الدوله بروز یافته و حتی در صورت تداوم بی‌ثباتی، ظل‌السلطان را به یکی از گزینه‌های مورد نظر در واگذاری قدرت مطرح می‌ساخت.^{۴۲}

بر پایه شرایط یادشده، حشر و نشر جلال‌الدوله با آزادی‌خواهان به حدی توسعه یافت که ضمن تدارک مالی و تهیه سلاح برای مشروطه‌خواهان (عین‌السلطنه، ۱۳۷۷: ۱۸۷۵/۳)، انجمنی با نام «انجمن امرا» یا «انجمن شاهزادگان» ایجاد کرده (مامانتوف، ۱۳۶۳: ۶۳؛ هدایت، مهدیقلی، ۱۳۶۳: ۵۶) و در سوگند وفاداری به مشروطیت در مجلس، مورد تشویق نمایندگان قرارگرفت (کتاب‌های آبی، ۱۳۷۷: ۶۲؛ کلانتری باغمیشه‌ای، ۱۳۷۷: ۱۲۹). همچنین، موفقیت او در همگونی با شرایط جدید بدانجا انجامید که در نامه‌پراکنی‌های خود، از تحدید قدرت محمدعلی‌شاه سخن می‌گفت و حتی در تضمین وفاداری به مشروطیت، سوگندنامه پشت‌نویس قرآن می‌کرد (آدمیت، بی‌تا: ۲۴۴).

در این میان، پرسش اساسی آن است که اگر در نظر حکومت، رفتار جلال‌الدوله از ناکامی وی در دستیابی به مقام مورد انتظارش یعنی صدارت جنگ ناشی می‌شد و از آن‌سوی سابقه حکومتداری‌اش در تعارض آشکار با دعاوی مذکور بود، پس چگونه مشروطه‌خواهان دعاوی او و پدرش را پذیرا شدند؟ شاید، در چارچوبه شرایط حاکم بتوان رهیافتی چند بر این پرسش یافت: نخست آنکه هرچند جنبش مشروطیت نمادی از تعارض خواست عمومی با استبداد حاکم بود، در سطح اجتماعی، کاربرد عملی مفاهیمی چون آزادی، نظام پارلمانی، حق رأی و... ملجئی برای پوشش تضادها و برداشت‌های شخصی گردیده و بالطبع زمینه مناسبی برای فرصت‌طلبی ایجاد کرد؛ دوم: در شرایطی که مشروطیت نخستین آزمون ایرانیان در تجربه نهادهایی چون مجلس به‌شمار می‌رفت و از آنسو حکومت با تکیه بر روسیه همراهی با آزادی‌خواهان را تحدیدی بر قدرت خویش می‌دید، لذا گشاده‌دستی و حمایت افرادی چون ظل‌السلطان عاملی در پذیرش آنها به جمع مشروطه‌خواهان گردید؛ سوم: با توجه به نقش‌آفرینی انگلیس‌ها در جناح مقابل با نظام حاکم، سابقه روابط دوستانه با ظل‌السلطان و جلال‌الدوله عاملی در نرمش و انعطاف نسبت به آنها گردید.

به هر روی، در فضای پرتنش روابط حکومت با مجلس، ادامه تحریکات جلال‌الدوله نه تنها بیانگر ناکامی سیاست نرمش بود، که گویا گزیری جز تبعید از ایران باقی نگذاشت. لذا، شاه با فراخوان جلال‌الدوله، سردار منصور و علاءالدوله به باغشاه، هر سه را دستگیر و او را به همراه علاءالدوله به اروپا تبعید کرد (تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۹۱؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۳۶۱/۲). اگر پیام این اقدام به ظل‌السلطان و پاسخ تند وی چندان دور از انتظار نمی‌نمود،^{۴۳} واکنش مشروطه‌خواهان نشان از استفاده ابزاری آنها داشت، چنان‌که از سویی واهمه نجاتشان توسط مردم باعث شد تا به نگهبانان دستور دهند «لحاف روی آنها کشیده و آنها را از بیراهه ببرند» (کلانتری باغمیشه‌ای، ۱۳۷۷: ۲۱۹) و از دیگر سو، برخورد مجلسیان و روزنامه‌انجمن تبریز اهمیت ویژه‌ای در کالبدشکافی نگرش مشروطه‌خواهان در بهره‌گیری از هر ابزاری برای ضربه‌پذیری جناح مقابل داشت. از این رو، در جلسه فوق‌العاده مجلس، نمایندگان پذیرش برخی از درخواست‌های شاه را مشروط بر مراجعت «این سه نفر که بی‌تقصیر و بی‌محاکمه با آن افتضاح طرد شده‌اند» (همان: ۲۲۲) کرده و روزنامه‌انجمن تبریز ضمن اشاره به خبر تبعید این افراد (مورخ ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ق)، نوشت:

خبر تبعید آنها که از طهران رسیده بود، در عموم ملت تبریز خاصه حضرات اعضاء انجمن ایالتی، تأثیر فوق‌العاده نموده و نتوانستند بر خود هموار کنند که مشروطه‌خواهان عظیم‌الشان با حمیت را از خاک پاک وطن مجبور به مهاجرت نمایند و محض اسکات هیجان ملت نامه‌های مشفقانه به حضرات معظم‌الیهم نوشتند که در این موقع، فسخ عزیمت اروپا نموده و تشریف‌فرمای دارالسلطنه تبریز شوند (روزنامه‌انجمن تبریز، ۱۳۷۶: ۲/۲).

در هر صورت، به دنبال تبعید آنها از ایران و گسترش تنش میان دو قطب مشروطه‌خواهان و مستبدین که در بمباران مجلس شورای ملی تلبور یافت، خانه‌های جلال‌الدوله و ظل‌السلطان به غارت رفت.^{۴۴} با این همه، طی ایام تبعید - که تا ۱۳۲۸ق طول کشید - نیز سعی داشتند تا در راستای روند تحولات، روابط خود را با هر دو طیف موافق و مخالف حفظ کنند. از این رو، جلال‌الدوله تحت راهنمایی پدر، مهم‌ترین منبع تأمین مالی انجمن اعاده مشروطیت گردید که توسط جمعی از ایرانیان تبعیدی و به ریاست ابوالحسن پیرنیا ایجاد شده بود (آدمیت، بی‌تا: ۲۱۸). با چنین اقداماتی که مفهومی جز تلاش برای بهره‌برداری از اوضاع نداشت، سفیر روس ضمن نامه تهدیدآمیزی به وی نوشت:

شما در کار سلطنت شاه اخلال می‌کنید. این مطلب با معاهدات و قراردادهای شما مخالف است. صریح می‌نویسم که دولت روس و انگلیس برای تغییر سلطنت موجود موروثی ایران

حاضر نیستند و این اقدامات شما برای شما و خانواده ظل‌السلطان عاقبت وخیم دارد (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۳/۶۸۸).

به دنبال این تهدید و حراج مابقی اموال جلال‌الدوله توسط بانک استقراضی در ظاهر به ادعای سیزده‌هزار لیره طلب از وی و در اصل به انتقام‌جویی (معاصر، ۱۳۵۳: ۲/۸۸۶) — فتح تهران و توازن نوین در نظام قدرت چنان از کارآیی پدر و پسر فروکاست که اموال ظل‌السلطان در بازگشت به ایران غارت گردید و عالی‌ترین منصب جلال‌الدوله حکومت کرمان بود (کتاب‌های آبی، ۱۳۷۷: ۳۸۰) که تا دو سال به طول انجامید و پس از آن از صحنه سیاسی ایران حذف شد.^{۴۵}

۱۳. نتیجه‌گیری

به تبع ساختار قدرت در تاریخ ایران، همچنان‌که ظهور سلسله قاجار حاصل توسعه ارضی ایل و انتقال از ریاست قبایلی به پادشاهی بود، کاربرد مشخصه‌هایی از نظام ایلیاتی چون نهاد اتابکی، علاوه بر توزیع شاهزادگان و منسوبین در ولایات، بر نحوه تثبیت سلسله نیز تأثیر گذاشت. اگر میراث فتحعلی‌شاه در تولید گستره‌ای وسیع از شاهزادگان عاملی بر تسلط سلسله گردید، هم‌زمان فرصتی به آنها داد تا روابط خونی را با شاه تضمینی بر آزادی عمل خود قرار دهند. از این رو، حیات سیاسی حسین میرزا جلال‌الدوله را می‌توان نمودی از سازوکارهای درونی قدرت دانست که دو مقطع عهد ناصری تا مشروطیت و از این هنگام تا حذف از ساختار سیاسی را شامل می‌گردد. در تناسبی میان سطح قربت شاهزادگان با رأس قدرت و نحوه توزیع آنها در مناطق مختلف، جایگاه ظل‌السلطان نه تنها بر گستره حکومتش افزود و او را داعیه‌دار ولایتعهدی نمود، که پشتوانه‌ای برای جلال‌الدوله فراهم ساخت تا از طریق نایب‌الحکومگی پدر بر ولایات فارس و یزد وارد گردونه قدرت شود. بدین ترتیب، در چارچوبه سطح روابط شاهزادگان با دربار، مسافت ولایات از مرکز، سنجش اقتدار حکام به حفظ آرامش و فقدان ابزار نظارت دقیق بر نحوه اعمال قدرت آنها؛ رفتارهای جلال‌الدوله در سه مقطع حکومت بر یزد را بازنمونی از کارکرد نظام سیاسی حاکم تا مشروطیت مطرح ساخت.

وقوع انقلاب مشروطه، هرچند مردم مناطقی چون اصفهان و یزد را از حکمرانانی چون ظل‌السلطان و جلال‌الدوله رهایی بخشید، تعارض منافع روس و انگلیس در حمایت از دو جناح استبدادی و آزادی‌خواه، همراه با عدم انسجام مشروطه‌خواهان، شرایط مطلوبی برای

فرصت طلبان فراهم آورد، چنان‌که جلال‌الدوله با راهنمایی پدر نه‌تنها همراهی با مشروطه‌خواهان را شرط بقای سیاسی یافت، که گزینه‌ای نیز در تحقق آرزوی دیرینه ظل‌السلطان برای ولایتعهدی فراهم آمد. با وجودی که در نظر حکومتگران، این تغییر رویه مفهومی جز بهره‌گیری از شرایط سیاسی نداشت، ناهمگونی مشروطه‌خواهان و استفاده از هر ابزاری برای ضربه‌پذیری محمدعلی‌شاه، موفقیت نسبی آنها را باعث شد. با این همه، فتح تهران و عزل محمدعلی‌شاه تا حدی موازنه قدرت را به نفع فاتحان تغییر داد که بهره‌گیری از مستبدان پیشین چندان ضرورتی نداشت.

پی‌نوشت

۱. دلیل گسترش قلمرو ظل‌السلطان، وصول به‌موقع مالیات‌ها و برقراری امنیت راه‌ها بود. بدین ترتیب، از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۵ق، ظل‌السلطان حکومت چهارده ایالت و ولایت یعنی جنوب‌غربی و غرب ایران را شامل بروجرد، گلپایگان، خوانسار، کمره و محلات و در ۱۲۹۶ یزد و در ۱۲۹۷ خوزستان، لرستان و عراق در دست داشت (بامداد، ۱۳۴۷: ۴/ ۸۰-۸۳).
۲. این دختر تحت سرپرستی عمه‌اش - دختر میرزا عیسی بزرگ - تربیت یافته و نام مادر جلال‌الدوله را بر او گذاشتند.
۳. خویشی با صدراعظم چنان قدرتی به ظل‌السلطان داد که مستوفی‌الممالک بدون چون و چرا منویات او را اجرا می‌کرد (مستوفی، ۱۳۷۱: ۱/ ۳۷۶).
۴. برای نمونه‌ای از این گونه اعمال - وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۱۴۲، ۱۵۱.
۵. به دنبال تحدید قلمرو ظل‌السلطان و جدایی فارس از حکومت وی (۱۳۰۵ق)، جلال‌الدوله نیز از حکومت این خطه کنار زده شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۴۴۶).
۶. منظور سیدحسین کاتب یزدی و میرزامحمد روضه‌خوان است که از حروف حی بودند. گذشته از آنکه سید حسین به همراه برادرش سیدحسن از همراهان باب در قلعه چهریتق بود. سابقه تبلیغ بایبگری در یزد نیز به نخستین ایام ظهور بابیه و حضور سید یحیی دارابی بازمی‌گشت (نبیل زرنندی، ۱۹۹۱: ۱۵۷-۱۶۰، ۶۵).
۷. افنان در لغت به معنای شاخه درخت بوده و عمده افراد از دایی‌زادگان علی‌محمد در یزد ساکن بودند (برای اطلاعات بیشتر - فیضی، ۱۲۷ بدیع: ۱۹، ۳۵، ۵۷، ۱۰۰).
۸. وابستگی و پیوند بهاییان با روسیه به حدی بود که حتی میرزامحمدتقی شیرازی عنوان وکیل‌الدوله دولت بهیه روس را داشته و با نشان مخصوص و بیرق بالای سردرب خانه ممتاز از دیگران بود (المیری، ۱۹۹۲: ۶۰؛ فاضل مازندرانی، ۱۳۰۵: ۱/ ۴۲۹-۴۳۰).

۹. این جلسه با حضور شیخ محمدحسن سبزواری، پسرش شیخ محمدجعفر، شیخ محمدباقر و برادرش تشکیل و پس از عدم استتکاف متهمان به لعن بهاء‌الله، حکم به قتل آنها داده می‌شود (مالمیری، ۱۳۴۲: ۳۶).
۱۰. یکی از ایشان را در حضور خود گردن زده و مابقی نیز به وضعی فجیع در بازار و معابر عام به قتل رسیدند؛ و بنا به دستور حاکم، چند نفر یهودی ریسمان به پای مقتولین بسته و در بازار می‌چرخانند. گویا پس از ختم غائله، تعدادی از تجّار فرنگی به کمک بازماندگان آمدند (دهجی، نسخه خطی؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۷۵۵؛ سند قتل و غارت بایان، ۱۳۰۹ق، موجود در سازمان اسناد ملی، ش ۲۹۶/۵۵۹۷).
۱۱. به عنوان نمونه، نوکران شاهزاده دختران شرکت‌کننده در مراسم عزاداری محرم را برای وی انتخاب می‌کردند (ایساتیس، ۱۳۳۴: ۷۹).
۱۲. دکتر گریفیث ضمن اشاره به واکنش‌ها کردن کودکان وی، می‌نویسد بچه‌ها به هیچ وجه در چهره پدر شوخی نمی‌دیدند و از ترس به گوشه‌ای دویده، منتظر نوبت واکسن خود بودند (Griffith, 1909: 92).
۱۳. به عنوان نمونه، در موردی میان دو برادر که به شعربافی اشتغال داشتند، اختلافی انداخت، اما در نهایت بهره‌ای نبرد و با آنکه هر دو را مضروب کرد، آنها در مقام پاسخ برآمدند. چون شاهزاده از مآوقع اطلاع یافت، دستور داد دو برادر را بازداشت کرده، «یک دست برادر کوچک و دو دست برادر ارشد را به جرم گستاخی به اکبرسیاه قطع نمایند» (نواب رضوی، ۱۳۵۵: ۷۹).
۱۴. «سوءاستفاده جلال‌الدوله از مالیات یزد به حدی وسیع بود که از حدود دوست‌هزار تومان مالیات ولایت، تومانی سی‌شاهی به جهت خودش، علاوه بر اصل و فرع مالیات دیوانی و اضافه جمع‌هایی که از برای اقربا و رفقای خود درست می‌کرد، می‌گرفت» (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۲۱۶).
۱۵. میزان کنترل و مواظبت جلال‌الدوله در جلوگیری از درز اخبار ولایت به تهران تا حدی بود که بنا بر رسم شاهزاده، تلگرافچی صورت تمامی تلگراف‌ها را صبح و شب بدو می‌داد تا چنانچه تلگرافی به ضرر شاهزاده بود، اطلاع داده و تصمیم مقتضی اتخاذ نماید (همان: ۲۲۷).
۱۶. سلطان‌علی‌خان وزیر بقایا و وزیر افخم از درباریان مظفرالدین‌شاه و پسر محمدخان سالارالملک پسر عبدالرضاخان و نوه محمدتقی‌خان بافقی بود. وی نخست از پیشخدمتان ولیعهد در تبریز بود که با حکومت مظفرالدین‌شاه ارتقای منصب یافته و در ۶ صفر ۱۳۲۵ق، از سوی محمدعلی‌شاه مأمور تشکیل کابینه گردید. مادر وی دخترخاله مظفرالدین‌شاه بود و با توجه به نفوذ وی در میان درباریان و نیز شاه، خانواده نواب از پیوند خویشی با این زن بهره جسته و موفق به عزل جلال‌الدوله شدند (بامداد، ۱۳۴۷: ۱۰۲/۲-۱۰۳).

۱۷. حضور این افراد در تهران با لحاظ کنترل شدید جلال‌الدوله بر شهر مفهوم می‌یافت، چنان‌که با انتشار خبر قتل ناصرالدین شاه، وی تلگرافی‌ها را در صورت بروز اخبار تهدید به مرگ کرد و همه متنفذین شهر را به بهانه ارسال تحف برای شاه، به شام دعوت کرده و ضمن بازداشت متنفذین، مرگ شاه را اعلام و به مابقی «اخطار نمود در صورت کوچکترین شلوغی سر توقیف شدگان بباد خواهد رفت» (کاساکوفسکی، ۱۳۴۴: ۷۳).
۱۸. ایجاد شعبه‌ای از بانک شاهی را در یزد می‌توان مربوط به سال ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق دانست (یزد در اسناد امین‌الضرب، ۱۳۸۰: ۴۱، ۲۵۱).
۱۹. علاوه بر این، در مواقع حساس هرگونه خروج از شهر برای عزیمت به تهران ممنوع می‌شد (همان: ۸۱-۸۲).
۲۰. ظاهراً، بخشی از دارایی او اراضی جلالیه، واقع در ناحیه شمال تهران قدیم بوده که در مالکیت میرزایوسف مستوفی‌الممالک قرارداشت و پس از ازدواج دخترش با جلال‌الدوله، به وی تعلق گرفت. این املاک بعدها از تاجری به نام حاج ابراهیم‌آقا اتحادیه تبریزی برای تأسیس دانشگاه تهران خریداری گردید (حکمت، ۱۳۵۵: ۳۳۲-۳۳۵).
۲۱. این بیمارستان نخست در محوطه باغی افتتاح شد و سپس با انتقال به کاروانسرای اهدایی تاجری زرتشتی به بیمارستان مرسلین انگلیسی شهرت یافت (جکسن، ۱۳۵۷: ۴۲۶).
۲۲. شش ماه پس از افتتاح بیمارستان و با الحاق کشیش ناپیر مالکوم، مدرسه‌ای پسرانه برای کودکان گشایش یافت (Malcolm, 1908:261).
۲۳. بهاء‌الله در الواح خود مناطقی را که ایادی بهایی در آن به تبلیغ مشغول بودند، با حرف مخفف می‌خواند و از آن جمله یزد به ارض یاء خوانده می‌شد.
۲۴. میرزا محمدتقی ابهری در ۱۳۱۳ق مدتی نزد عبدالبها رفته و پس از سفرهای تبلیغی در قفقاز، عشق‌آباد و آذربایجان، به یزد آمده و جلال را منجذب کرد (فاضل مازندرانی، ۱۳۰۵: ۸ / ۳۲۱-۳۲۲).
۲۵. حتی، خرج سفر او را جلال پرداخت کرد و به هنگام ورودش به یزد، با اجزای خود به استقبال رفته و حتی چند گوسفند نیز قربانی کردند (همان: ۳۲۲، ۳۳۸).
۲۶. فعالیت مبلغان با دلگرمی به حمایت جلال‌الدوله تا حدی وسیع بود که ابن‌ابهر با خود میرزا حاجی‌آقا سنگسری را به یزد آورد تا الواح بهاء‌الله را با صوت دلنشین قرائت نماید (همان: ۳۲۳).
۲۷. اقدامات جلال‌الدوله در حمایت از بهاییان و روابط وی با ایادی بهایی و عبدالبها به حدی گسترده بود که احتمال گرایش وی به بهائیت را تقویت کرده و حتی گذشته از منابع بهایی، نویسنده کتاب *خاطرات وکیل‌التولیه* نیز بر این امر صحنه می‌گذارد (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۳۳۸).
۲۸. در این مزرعه، بهاییان عمدتاً به کشاورزی مشغول بودند و مرکز عمده فعالیتشان در حوزه شهری محله فهادان بود (همان: ۳۳۸).

۲۹. روابط آنها تا بدان حد صمیمانه گردید که از سویی عبدالباها برای پسر جلال‌الدوله نام قیصر انتخاب می‌کرد و از دیگر سو در مکتوبات خود او را جلال‌المقربین می‌خواند (دهجی، بی تا: ۲۱۱).
۳۰. روز اول ورود امام جمعه به یزد، شایع گردید که سیدکاظم یزدی از علمای نجف حکم قتل تمامی بهاییان را داده‌اند و آن حکم نزد امام جمعه است (همان: ۸۳).
۳۱. به دنبال ورود امام جمعه به یزد و برگزاری مجلس روضه‌خوانی در منزل وی، جلال‌الدوله عوامل خود را برای برچیدن آن فرستاد، اما به واسطه کثرت جمعیت، مجبور به ترک محل شدند و یکی از اهالی به روی منبر رفته و گفت:
- قبای آبی نُمُخِم حاکم بابی نُمُخِم قبای آبی بَر کنید حاکم بابی در کنید
و یکباره جمعیت که تعدادشان به چهارهزار نفر می‌رسید، با همین شعار به خیابان آمدند (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۳۴۷).
۳۲. جلال‌الدوله نه تنها محافظانی برای حفظ جان افنان گمارده بود، که روز قبل از شروع بهایی‌کشی، آنها را خبردار کرده و حکم به خروج از شهر می‌دهد (آیتی، ۱۳۴۲ق: ۱۲۵؛ مالگیری، ۱۳۴۲: ۱۱۳).
۳۳. منظور ملاعبدالغنی اردکانی است که جمعیت به گمان پناه گرفتن در ارگ حکومتی، آنجا را به محاصره گذاردند و به‌رغم آنکه وی در خانه دکتر وایت، از اطبای بیمارستان مرسلین انگلیسی، به‌سر می‌برد، سران محاصره‌کننده ارگ شروع به فحاشی جلال‌الدوله کردند (فاضل مازندرانی، ۱۳۰۵: ۸/ ۹۱۳).
۳۴. یکی از روحانیون برجسته یزد و پدر سیدابوالحسن حائری‌زاده، که مخالف با نحوه برخورد با بهاییان بوده و بنا به درخواست جلال‌الدوله، مردم را دعوت به آرامش کرد، چنان‌که حائری‌زاده در اشاره به این موضوع می‌گوید: «پدرم به منبر رفته و مردم را نصیحت کرد که نمی‌توان بابی را بیخود کشت. اینها را باید به محاکم شرع دعوت کنید، اگر مرتد بودند طبق یک شرایطی آن هم به حکم قانون شرع باید تکلیفش را معین کنید، نه اینکه مردم خودسرانه بریزند بکشند» (متن مذاکرات مجلس دوره هجدهم، مورخ ۱۳۳۴/۶/۲۳).
۳۵. برای متن تلگراف ← آیتی، ۱۳۲۶: ۶۸/۱.
۳۶. البته، غلامحسین سپهر در *مرآت‌الوقایع مظفری*، حضور جلال‌الدوله را در کردستان ۱۳۲۳ ذکر می‌کند که چندان صحیح نمی‌نماید (سپهر، ۱۳۶۸: ۳۳). وی همچنین دو سال بعد (۱۳۲۵)، به حکومت زنجان رسید، ولی حکومتش بیش از سه ماه نبود (شبییری زنجان، ۱۳۸۴: ۱۵۹).
۳۷. از یولین گرانت‌داف به سر ادوارد گری، قلعهک، ۱۸ ژوئن ۱۹۰۶، ش ۱۵۸.
۳۸. این زمان، وزارت جنگ با ظفرالسلطنه بود و جلال‌الدوله در رأس گروه نظامی مخالف جای داشت. ← گزارش هارتویک، ۲۵ آوریل ۱۹۰۸، ۷ ربیع‌الثانی (کتاب نارنجی، ۱۳۶۷: ۱۹۱).
۳۹. دولت‌آبادی در خاطرات خود ضمن اشاره به تلاش ظل‌السلطان برای کسب مقام سپهسالاری، از

جلسه‌ای با حضور جلال‌الدوله یاد می‌کند که قصد داشتند او را نزد سید عبدالله بهبهانی واسطه کنند و چون طفره می‌رود، جلال‌الدوله پیشنهاد دوهزار تومان به وی و حتی دوهزار تومان به سید عبدالله می‌دهد (دولت‌آبادی، ۱۳۸۸: ۳۱۶).

۴۰. عین‌الدوله در روزنامه *خاطرات* خود ضمن تقسیم مشروطه‌خواهان به سه طیف، ظل‌السلطان و پسرهایش را در ردیف فرصت‌طلبانی قرار می‌دهد که پس از همه غارتگری‌ها، هم‌اکنون تفنگ به دوش با ادنی کاسب هم‌خواب و هم‌خوراک شده‌بود و به واسطه این حُسن خدمت قصد داشت تا مایملک و تمول او را نگه دارد (عین‌السلطنه، ۱۳۷۷: ۳/۱۸۹۵).

۴۱. اقدامات مالی ظل‌السلطان از مشروطه‌خواهان و توانمندی وی در برقراری نظم چنان بزرگان مشروطه را فریفته‌بود که بنا به گزارش مارلینگ به گری (۲۹ ژوئن ۱۹۰۸)، دو مجتهد بزرگ (منظور طباطبایی و بهبهانی است) طی تلگرافی به کربلاف مصرراً خواستار صدور فتوای نامه‌ای به همه ولایات ایران شدند تا در آن «نایب‌السلطنه‌ای مثلاً نظیر ظل‌السلطان تعیین گردد» (معاصر، ۱۳۵۳: ۲/۶۶۱).

۴۲. به‌رغم آنکه مارلینگ در گزارشی به وزارت امور خارجه (۱۸ نوامبر ۱۹۰۸) می‌نویسد: «... اگر این دو دولت انگلیس و روس ایران و شاه را به حال خود رها سازند، مسلماً شاه را از اریکه سلطنت به زیر خواهند کشید. چنین کاری راه حل بدی نیست به شرط آنکه روسیه با جانشین شدن ظل‌السلطان موافقت کند. ظل‌السلطان خود یکی از اوباش درجه یک است. لیکن نظم را برقرار خواهد ساخت و این منتهای آرزوی ما می‌باشد» (معاصر، ۱۳۵۳: ۲/۹۳۹)، روند وقایع و مخالفت صریح روس‌ها باعث شد تا انگلیس‌ها از این نظر عقب‌نشینی کنند، چنان‌که شارژدافر انگلیس در نامه‌ای به جلال‌الدوله، ضمن مخالفت با اقدامات وی در کسب سلطنت متذکر می‌گردد که «دولتین ضامن ابقای سلطنت ایران شده‌اند» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۸: ۵۳۳).

۴۳. در این هنگام ظل‌السلطان که برای دورکردن از طهران حکومت فارس را داشت، با دریافت خبر تبعید جلال‌الدوله، تلگرافی به شاه کرده و تهدید می‌کند «در همراهی ملت و خلاص علاء‌الدوله و جلال‌الدوله اگر مسامحه شود نه خسرو بماند نه خسرو پیرست» (بامداد، ۱۳۴۷: ۴/۹۶).

۴۴. میزان غارت اموال جلال‌الدوله و پدرش به حدی بود که بنا به اطلاعات موجود، خرجه‌های خز، شمشیر الماس، جواهرات زنانه و مردانه، چندین کالسکه و درشکه ظل‌السلطان و جلال‌الدوله با اسب‌های روسی و ایرانی به همراه جواهرات و کتب خطی بی‌نظیر به دست لیاخوف و سربازانش غارت گردید (عین‌السلطنه، ۱۳۷۷: ۳/۲۱۲۹؛ براون، ۱۳۳۸: ۲۲۱).

۴۵. درباره حوادث اواخر حیات جلال‌الدوله اطلاعات زیادی در دست نیست، جز آنکه گویا در ۲۲ صفر ۱۳۲۲ق به شکار رفته، سه روز بعد بر اثر قولنج کلیه درگذشت و در مقبره ناصرالدین‌شاه در حرم عبدالعظیم به خاک سپرده شد (صفایی، ۱۳۶۳: ۱/۲۲۴).

منابع

- آدمیت، فریدون (بی‌تا). *مجلس اوّل و بحران آزادی*، تهران: روشنگران.
- آیتی، عبدالحسین (۱۳۲۶). *کشف‌الحیل*، ج ۱، تهران: نقش جهان.
- آیتی، عبدالحسین (۱۳۴۲ق). *کواکب‌الدریه فی مآثرالبهائیه*، مصر: بی‌نا.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۳۷). *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۸۵). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، مقدمه و فهرس ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اعظام قدسی، حسن (۱۳۴۹). *خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله*، ج ۱، تهران: ابوریحان.
- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). *افضل‌التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷). *تاریخ رجال ایران در قرون ۱۴-۱۳-۱۲*، تهران: زوار.
- براون، ادوارد (۱۳۳۸). *انقلاب ایران*، ترجمه و حواشی احمدپژوه، تهران: کانون معرفت.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- تشکری، علی‌اکبر (۱۳۹۲). «کارکرد انجمن تبلیغی کلیسا در عصر قاجار: موانع و راهکارها»، *مجله تاریخ ایران*، ش ۱۳.
- تفرشی حسینی، احمد (۱۳۵۱). *روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- جکسن، آبراهام والتاین ویلیامز (۱۳۵۷). *ایران در گذشته و حال*، ترجمه منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی.
- حسینی فسائی، میرزاحسن (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۵۵). *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران: وحید.
- دولت‌آبادی، علی محمد (۱۳۸۸). *خاطرات و ملاحظات سید علی محمد دولت‌آبادی*، به کوشش ایرج افشار، تهران: سخن.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲). *حیات یحیی*، ج ۲، تهران: بی‌نا.
- دهجی، میرزا محمود (بی‌تا). *رساله (تاریخ عقاید بهایی)*، نسخه خطی
- روزنامه انجمن تبریز* (۱۳۷۶). ج ۲، ش ۳۲، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری استانداری آذربایجان شرقی.
- زارع، اردشیر (نسخه تایی). *خاطرات اردشیر زارع*، تهران: آرشیو کتابخانه یگانگی.
- زینویف، ایوان الکسیویچ (۱۳۶۲). *انقلاب مشروطیت ایران*، نظرات یک دیپلمات روس؛ حوادث ایران در سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۰۵، ترجمه ابوالقاسم اعتصامی، تهران: اقبال.

- سپهر، عبدالحسین (۱۳۶۸). *مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورّخین*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: وزین.
- سند شماره ۲۹۶/۵۵۹۷، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، محل در آرشیو: ۱ آزات ۱۱۶.
- شیرازی زنجانی، احمد (۱۳۸۴). «سفرنامه قم (از زنجان تا قم)»، *مجموعه رسائل*، به کوشش گروهی از نویسندگان، قم: آستانه مقدسه قم.
- شیبانی، میرزا ابراهیم (صدیق‌الممالک) (۱۳۶۶). *منتخب‌التواریخ*، تهران: علمی.
- صفائی، ابراهیم (۱۳۶۳). *رهبران مشروطه*، ج ۱، تهران: بی‌نا.
- ظل‌السلطان، مسعود میرزا بن ناصر (۱۳۲۵). *تاریخ سرگذشت مسعودی: زندگی‌نامه و خاطرات ظل‌السلطان*، همراه با *سفرنامه فرنگستان*، تهران: چاپ سنگی.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۷). *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۳، تهران: اساطیر.
- فاضل‌مازندرانی، میرزا اسدالله (۱۳۰۵). *تاریخ ظهورالحق*، به اهتمام و بازنویسی عادل شفیع‌پور، ج ۱، ۸، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- فرهنگ، احمد (۱۳۵۲). «حاجی مهدی سر بریده و شلاق خوردن مرحوم سید یعقوب انوار»، *مجله خاطرات وحید*، ش ۲۱ و ۲۲.
- فیضی، محمدعلی (۱۲۷ بدیع). *خانان افغان سدره رحمان*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۲۶). «حاجی میرزا ابراهیم خان صدیق‌الممالک»، *مجله یادگار*، س ۴، ش ۱-۲.
- کاساکوفسکی، ولادیمیر آندری‌ویچ (۱۳۴۴). *خاطرات کنسل کاساکوفسکی*، ترجمه عباسقلی جلی، تهران: سیمغ.
- کتاب‌های آبی، *انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس* (۱۳۷۷). به اهتمام رحیم‌زاده ملک، تهران: مازیار.
- کتاب نارنجی، *گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران* (۱۳۶۷). به کوشش احمد بشیری، ج ۱، تهران: نور.
- کرین، هانری (۱۳۴۶). *مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی*، ترجمه فریدون بهمنیار، تهران: چاپ تایان.
- کرزن، ناتانیل (۱۳۴۹). *ایران و قضیه ایران*، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کریمی زنجانی اصل، محمد؛ و آمنه حسینی گلسفیدی (۱۳۷۵). «ناسازگار در قدرت سیاسی؛ نگاهی گذرا به ساختار قدرت سیاسی در ایران عصر قاجار (از ابتدا تا ظهور مشروطیت)»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش ۱۱۲-۱۱۳.
- کلاتری باغمیشه‌ای، میرزا ابراهیم خان (۱۳۷۷). *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: فکر روز.
- مالمیری، حاج محمدطاهر (۱۳۴۲ق). *تاریخ شهدای یزد*، قاهره: بی‌نا.
- مالمیری، حاج محمدطاهر (۱۹۹۲م). *خاطرات مالمیری*، لانگنهاین - آلمان: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی.

مامان‌توف، ن. پ (۱۳۶۳). *بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری، حکومت تزار و محمدعلی‌شاه*، ترجمه شرف‌الدین قهرمانی، به کوشش همایون شهیدی، تهران: گزارش فرهنگ و تاریخ. متن مذاکرات مجلس دوره هجدهم.

محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۶۸). *تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر المآثر و الآثار در احوال رجال دوره و دربار ناصری*، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران: اساطیر.

مجله ایساتیس (۱۳۳۴). «گوشه‌هایی از تاریخ یزد»، ش ۳.

مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱). *شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۱، تهران: زوار.

معاصر، حسن (۱۳۵۳). *تاریخ استقرار مشروطیت در ایران: مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان*، استخراج و تهیه حسن معاصر، ۲ جلد، تهران: ابن‌سینا.

ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱). *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۳، تهران: علمی.

میرحسینی، محمدحسن (۱۳۸۰-۱۳۸۱). «بازرگانی یزد در دوره ناصرالدین‌شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ق)»، پایان‌نامه دکتری تاریخ، دانشگاه تهران.

نبیل زرنندی (۱۹۹۱م). *مطالع‌الانوار*، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، دهلی نو: مرآت.

نواب، محمدحسین (۱۳۵۵). «خاطرات نواب»، تنظیم و نگارش محمود رستگار، *مجله وحید*، ش ۱۹۰-۱۹۱.

نواب رضوی، میرزامحمد (۱۳۸۸). *خاطرات وکیل‌التولیه*، به کوشش علی‌اکبر تشکری بافقی، ج ۱، تهران: سخن.

وقایع اتفاقیه: گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ (۱۳۶۲). به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: نوین.

هدایت، مهدی‌قلی (۱۳۶۳). *طلوع مشروطیت*، به کوشش امیراسماعیلی، تهران: بی‌نا.

یزد در اسناد امین‌الضرب (۱۳۸۰). به کوشش اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.

Griffith, M. E. Hume (1909). *Behind the Veil in Persia and Turksh Arabia*. Philadelphia, J.B. Lippincott Cimpony.

Perkins, J, A (1843). *A Residence of Eight Years in Persia among the Nestorian Chiristians*, Andover, Mass:Allen, Morrill & Wardwell.